

استبداد بیرونی و درونی

چه می‌خواهیم باشیم و چه می‌توانیم باشیم؟

رمان *اینجه‌مد*، شاهکار یاشار کمال، در نظام ارباب رعیتی ترکیه اتفاق می‌افتد. اینجه‌مد قهرمان اصلی رمان، رعیتی است که زمین و زنش مورد تعدی ارباب ظالم قرار گرفته و زمینۀ قیام او می‌گردد.

اینجه‌مد دست به تفنگ می‌برد و ارباب را می‌کشد و از دست ژاندارم‌ها و عمال ارباب به کوه پناه می‌برد و مدت‌ها در کوه می‌ماند و به خیال اینکه دیگر بساط ظلم و جور در روستا ریشه‌کن شده و دهقانان آزاد شده‌اند، تصمیم می‌گیرد پس از ماه‌ها متواری شدن، به روستا برگردد.

اما وقتی به روستا برمی‌گردد با تعجب می‌بیند که برادر ارباب به جای او نشسته و چنان ستم می‌کند و دمار از روزگار مردم در می‌آورد که مردم قبر ارباب قبلی را زیارتگاه کرده و به اینجه‌مد دشنام‌ها می‌دهند که چرا ارباب خوب آنها را کشته و اکنون ارباب ظالم‌تر و بدتری بر سرنوشتشان حاکم گشته است.

قهرمان داستان اینجه‌مد دچار شک و تردید می‌گردد و مدام در جلد دوم رمان، سرگردان از خود می‌پرسد که آیا مبارزه‌اش بیهوده بوده؟ و اشتباهش کجا بوده؟

سرانجام در جلد سوم به این نتیجه می‌رسد که به جای ارباب باید با ارباب‌پرستی مبارزه می‌کرده که در اذهان دهقانان ریشه دوانده است. به همین خاطر سرانجام در جلد سوم تصمیم می‌گیرد آتش به خارستان بزند و خارستان در واقع همان زنجیرهای ذهنی دهقانان است.

نگاهی به تئوری‌های مربوط به دگرگونی جامعه در تاریخ معاصر ایران از دوره مشروطیت تاکنون همیشه بیانگر دو نوع نگرش بوده:

نگرش اول عبارت از رادیکالیسم انقلابی و تغییر قهری ساختار سیاسی جامعه با توسل به سلاح و تفنگ بوده است. این دیدگاه نه‌تنها در دههٔ چهل و پنجاه و در آستانهٔ انقلاب ۵۷ دیدگاه غالب بوده بلکه در انقلاب مشروطیت و پس از آن نیز گاهگاهی به چشم می‌خورد.

اگر مثلاً حیدر عمواغلی‌ها با توسل به نارنجک می‌خواستند با کشتن محمدعلی‌شاه بساط ظلم را از صحنهٔ ایران برچینند در واقع راه میان‌بر و ساده‌ای را برای مبارزه با ستم برگزیده بودند.

آنان فکر می‌کردند که با کشتن حاکمی جبار، مردم زیر سلطه‌اش آزاد خواهند شد اما نباید این اشتباه اساسی ایشان را از نظر دور داشت که آنان، حاکم را از توده‌های محکوم جدا می‌دانستند و به تعامل ذهنی و روابط عمیق بین ستمگر و ستمکش در یک نظام استبدادی توجه نمی‌کردند و فکر می‌کردند که رژیم شاهی را می‌توان با بمب تروریستی فروریخت و یا می‌توان نظام ارباب رعیتی را با تشویق روستاییان به عدم پرداخت مالیات و بهرهٔ مالکانه و همچنین شوراندن دهقانان بر علیه ارباب‌ها، متلاشی ساخت.

کسروی در نقد گروه اول، زمانی چنین نوشت: ما نیک آگاهی که حیدرخان عمواغلی‌ها و علی مسیوها و... در راه استقلال و آزادی این کشور به هرگونه جان‌فشانی آماده بودند؛ آنان در یکجا اشتباه می‌کردند، از گرفتاری‌ها و آلودگی‌های توده‌ها ناآگاه بودند و می‌پنداشتند اگر ریشهٔ استبداد کنده شود، تودهٔ مردم به راه پیشرفت می‌افتند در حالی که درد اصلی، جهل و نادانی و ناآگاهی مردم بود.

گذشت زمان، صحت سخن کسروی را نشان داد، به‌طوری‌که وقتی مجلس اول به توپ بسته شد، مردم در غارت اموال و فرش‌های مجلس، روی قزاقان لیاخوفی را سفید کردند و حتی به درختان نیز رحم نکردند.

اندکی بعد، وقتی در تبریز، خانهٔ ستارخان توسط روس‌ها تخریب و فروریخت باز مردم در غارت اموال خانه، سر از پا نمی‌شناختند. بعدها هم وقتی در کودتای ۲۸ مرداد خانهٔ مصدق تخریب شد، باز مردم همان غارت و ترازیدی را تکرار کردند. نباید فکر کرد که غارتگران همگی ضد مشروطه بودند بلکه اکثرشان اصلاً بی‌طرف بودند.

در مقابل گروه اول، گروه دوم قرار داشتند که مشکل را امری فرهنگی تلقی کرده و بر تغییر تدریجی فرهنگ مردم، آگاه کردن به حقوق‌شان و مبارزه با جهل و خرافات تاکید می‌کردند؛ افرادی چون میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی و میرزا عبدالرحیم طالبوف در این گروه جای دارند.

بدون کار فرهنگی و آگاهی سیاسی مردم، درافتادن با استبداد با توسل بر سلاح، به مثابه با شمشیر چوبین به جنگ آسیاب رفتن است؛ چرا که آن نظام استبدادی، برآمده از اعماق ذهنی همان مردم است.

در واقع مصداق این شعر «مصطفی بادکوبه‌ای» بودند:

ما ستم را نشانه گرفته بودیم

اما همه تیرها از کمان دانش پرتاب نشد.

ای کاش نخست جهل را نشانه گرفته بودیم. . .

نکته اساسی آنجاست که کار فرهنگی هم نیاز به آن داشته و دارد که نظام مند و متکی بر تفکری سیستمی باشد، و این خود برخاسته از بینشی استراتژیک و چشم اندازی شفاف از آینده است: چه می‌خواهیم باشیم و چه می‌توانیم باشیم؟

بدلیل مشکلاتی سیستمی و چالش‌هایی فرهنگی در تاریخ معاصر ایران، در هر دو نگرش با فقدان چشم اندازی روشن و شفاف از آینده روبرو هستیم.

شکل دهی به چنین چشم اندازی از آینده (ایران و ایرانی)، نیاز به زحمت و تامل و کندوکاو و اندیشه و زمان و کار (همگی متکی بر واقعیات کنونی و بر آیند نیروها در جامعه) و بیش و پیش از هر چیز دیگری، خردورزی دارد.